انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن - ۱۱

علامه محمدتقی مصباح یزدی

ویژگی‌های ممتاز رهبری انقلاب اسلامی

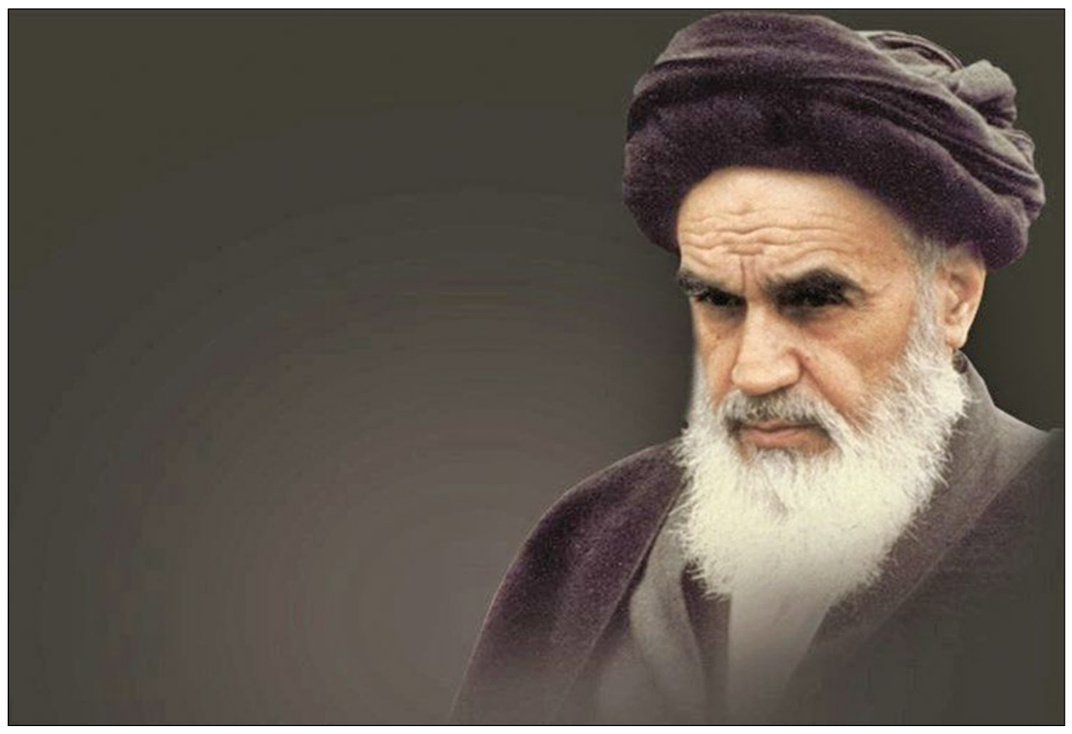

۱۴. تسامح و سعه صدر در امور فرعی و کم‌اهمیّت. رهبر باید در اموری که از قبیل هدف و اصول نهضت نیست تسامح و مدارا روا دارد. هم‌چنین، باید نسبت به لغزش‌ها، خطاها و اشتباه‌های یاران و پیروان خود سعه صدر داشته باشد، چرا که همه آنان و حتی والامقام‌ترینشان در حد اعلای علم، اخلاق و عمل نیست و به‌طور طبیعی نقاط ضعفی دارند و اگر هر یک از آنان به علت نقطه ضعفی که دارد طرد شود، پیشرفت حرکت اجتماعی متوقف خواهد شد.

۱۵. ارزش قایل شدن برای شخصیّت دیگران. رهبر باید، علاوه بر این‌که زیردستان خود را طرد نمی‌کند، برای شخصیّت‌هایشان ارزش قایل شود. اگر روش و رفتار رهبر به گونه‌ای باشد که زیردستانش تحقیر شوند و به چیزی گرفته نشوند، نخست، محبّتشان به او و علاقه‌شان به ادامه همکاری با او و فرمان‌برداری از او کم و ضعیف می‌شود و پیداست که کاهش محبوبیّت رهبر جز به زیان نهضت نیست، و دوم، به فرض این‌که نهضت به شکست و ناکامی گرفتار نیاید، از زیردستان که همواره تحقیر دیده‌اند و خوار و زبون بوده‌اند، کار مبتکرانه صحیح و مهمی بر نخواهد آمد. یکی از علامت‌ها و مظاهر ارزش قایل شدن برای دیگران این است که با آنان مشورت کنند و از آنان رأی‌جویی و نظرخواهی کنند. از این گذشته، اگر به رأی و نظر افراد التفات و اعتنا شود و آنان احساس کنند که در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها مداخله و مشارکت دارند، برنامه‌ها و تصمیم‌ها را به چشم اموری اجباری و تحمیل شده نمی‌نگرند، و در نتیجه، در مقام اجرا و عمل، موافقت بیشتری نشان می‌دهند و گرم‌تر در کار می‌آیند. از این‌رو، خدای متعال پیامبرش را، با این‌که علم لدنی داشت، و به هیچ‌وجه، نیازمند به استفاده از علوم و معارف و آرا و نظرات مردم نبود، به مشورت با مردم فرمان می‌دهد.[1]

۱۶. انتقادپذیری. رهبر حتّی باید نسبت به انتقادات و عیب‌جویی‌های گوناگون زیردستانش گوش شنوا داشته باشد، زیرا هرکسی، به‌جز انسان‌های معصوم، در معرض جهل، قصور فهم و ادراک، و لغزش‌ها و خطاهای اخلاقی و عملی است و داشتن روحیّه انتقادپذیری مقدّمه رفع این عیوب و نقایص‌خواهد بود.

امام خمینی افزون بر آگاهی و اشراف بر حقایق، اصول و فروع و آرمان‌های اسلام، و آشنایی با تاریخ گذشته مسلمین و درک مصالح و مفاسد جامعه اسلامی، به مدد فراست خدادادی‌اش از تحولات و اوضاع روزِ جهان و ایران باخبر بود، و با شناسایی دشمنان دین و نقشه‌هایشان و شناساندن آنان به امّت مسلمان، توطئه‌های ایشان را برملا و بی‌اثر می‌ساخت.

۱۷. تواضع. فروتنی نسبت به زیردستان و کسانی که همراه، همکار و فرمانبردارند نیز یکی از اوصاف رهبر شایسته است.[2]

۱۸. خیرخواهی و دلسوزی برای دیگران. طبیعی است که هر انسانی نفع و خیر خود را می‌جوید؛ و تنها در صورتی تابع و مطیع دیگری می‌شود که باور کرده باشد که آن دیگری برای او دل می‌سوزاند و خیر او را می‌خواهد. به همین جهت، رهبر باید خیرخواه و دلسوز دیگران باشد و این امر را به‌آنان نشان دهد و اثبات کند تا هرچه بیشتر و بهتر به او بگرایند و بگروند.[3]

۱۹. احسان و نیکی به دیگران. یکی از راه‌های اثبات خیرخواهی و دلسوزی، احسان و نیکی و جواب بدی را با خوبی دادن است. خدای متعال نیز پیامبرانش را فرمان می‌دهد که بدی را، نه با بدی؛ بلکه با خوبی پاسخ گویند.[4] همچنین، از آن حضرت می‌خواهد که از کفّار و مشرکانی که دشمنی و لجاجت دارند و دعوتش را نمی‌پذیرند درگذرد و از جواب گفتن به گفتار و کردار سبک‌سرانه و نابخردانه‌شان صرف‌نظر کند ومسالمت‌جویی و خیرخواهی خود را به آنان نشان دهد.[5]

۲۰. ایثار و از خودگذشتگی. یکی دیگر از راه‌های اثبات خیرخواهی و حسن نیّت، ایثار و از خودگذشتگی است. اگر رهبر برای تأمین مصالح اجتماعی از منافع شخصی خود قطع نظر کند و خیرات دنیوی دیگران را بر خیرات دنیوی خود مقدّم بدارد، مردم باور می‌کنند که خیرخواه آنان است، حسن‌نیّت دارد، و خودش را برای آنان می‌خواهد، نه آنان را برای خودش، بنابراین وی در دل مردم جای می‌گیرد. به همین جهت، قرآن کریم در مواضعی خاطرنشان می‌کند که انبیای الهی، به هیچ‌وجه، از مردم «اجر» و مزدی نمی‌خواستند و با این ایثار و از خودگذشتگی، حسن نیّت خود را اثبات می‌کردند.[6]

هوشیاری امام خمینی در دفاع از ارزش‌های اسلامی یکی از عوامل مهم پیروزی انقلاب به‌شمار می‌رود. توضیح آن‌که، اقدامات رژیم پهلوی در حوزه فرهنگ، خود، زمینه را برای نابودی حکومت فراهم ساخت، زیرا این‌گونه حرکات واکنش شدید امام خمینی و در نتیجه، مردم را در پی داشت.

۲۱. انضباط و فرمانبرداری خواستن. سعه صدر نسبت به نقاط ضعف و لغزش‌های زیردستان، طرد نکردن آنان، نرم‌خویی با آنان، درگذشتن از خطاها و اشتباهات آنان، ارزش قایل شدن برای شخصیّتشان، مشورت با آنان، انتقادپذیری، تواضع، احسان و نیکی، ایثار و ازخودگذشتگی همه به‌جای خود صحیح و ضروری است؛ ولی منافات ندارد با اینکه رهبر از زیردستان انضباط و فرمان‌برداری بخواهد.

۲۲. جلوگیری از انحراف و فساد زیردستان. همچنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، سعه صدر داشتن و تحمّل‌کردن نقاط ضعف و لغزش‌های دیگران هرگز به معنای فراموشی عیوب و نقایص نیست. رهبر موظّف است که در عین حال، نسبت به انحراف و فساد افراد حسّاس باشد و برای جلوگیری از این‌گونه امور چاره‌اندیشی‌های عالمانه و حکیمانه داشته باشد.

۲۳. اشراف بر همه امور و شئون. اگر چنان شود که رهبر از پاره‌ای از امور و شئون، ناآگاه و بی‌خبر بماند، رهبری او دچار نقص و عیب خواهد شد، به‌ویژه با در نظر گرفتن این واقعیّت که ممکن است کسانی از آن ناآگاهی و بی‌خبری سوءاستفاده کنند و با کتمان و وارونه کردن حقایق و جعل و نشر اکاذیب، موجبات اغفال و فریب او را فراهم سازند. از این‌رو، رهبر باید دارای یک نظام و شبکه اطّلاعاتی قوی و امین باشد تا گرفتار فقدان اطّلاعات صحیح از چند و چون نهضت نشود.

۲۴. شجاعت. هیچ نهضتی بدون دشمن و خطر نیست. بنابراین، نهضتی که رهبرش ترسو و بزدل باشد و جرأت مواجهه با دشمنان و دست و پنجه نرم کردن با آنان را نداشته باشد و به محض احساس‌خطر عقب‌نشینی کند، محکوم به شکست خواهد بود.

۲۵. پایداری و استقامت. این شرط یکی از سخت‌ترین شرط‌هاست، چراکه توانایی و نیروی هیچ‌کس در مقام مقابله با مسایل و مشکلات، نامحدود و بی‌نهایت نیست، و پیروزی و کام‌یابی یک نهضت، مستلزم این است که رهبر توانایی و نیروی عظیمی از این دست داشته باشد؛ یعنی ظرفیّت روحی بسیار فراوانی برای تحمّل سختی‌ها و دشواری‌ها را داشته باشد. رهبر، همان‌گونه که خودش باید صبور و مقاوم باشد، موظّف است که زیردستان خود را به شکیبایی و پایداری، دعوت، توصیه و امر کند و همواره به آنان خاطرنشان سازد که شرط غلبه بر مشکلات فراوان و بزرگی که بر سر راه نهضت پدیدار می‌شود، صبر و استقامت است، تا این از این طریق خُلق و خصلت در آنان نیز راسخ و ثابت گردد. از این‌رو، قرآن کریم در موارد بسیاری مؤمنان را نیز فرمان به شکیبایی و پایداری می‌دهد.[7]

۲۶. بررسی و ارزیابی آنچه انجام گرفته است. رهبر باید در جریان نهضت هرچند وقت یک‌بار آنچه را در آن مدّت صورت پذیرفته است مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد و صحّت و سقم آن را معلوم دارد تا اگر لغزش‌هایی پیش آمده است، تکرار نگردد، و در صورت امکان، جبران شود.

موارد ذکر شده به اجمال مهم‌ترین اوصاف رهبر شایسته است. ملاحظه شد که بعضی از این صفات مذکور، با هم در تضاد بودند. یکی از علل این‌که، رهبری هنر و فنّی است بسیار دقیق، ظریف و مشکل همین است که رهبر باید اموری به ظاهر متضادّ را در خود جمع کند و از رعایت هر یک از آن‌ها در جای خود غفلت نورزد.

با توجه به ویژگی‌هایی که در بالا ذکر گردید و تأمل در ابعاد مختلف زندگی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی می‌توان به این نتیجه رسید که این ویژگی‌ها، در بالاترین شکل آن در شخصیت امام خمینی تجلی یافته بود. برای اثبات این مطلب، می‌توان به زوایای مختلف زندگی ایشان نظری افکند و به نقش عظیم رهبری در پیروزی انقلاب اسلامی پی برد. برخی از ویژگی‌های بارز این شخصیت برجسته تاریخ مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱. آگاهی و هوشیاری نسبت به مسایل پیرامون

امام خمینی افزون بر آگاهی و اشراف بر حقایق، اصول و فروع و آرمان‌های اسلام، و آشنایی با تاریخ گذشته مسلمین و درک مصالح و مفاسد جامعه اسلامی، به مدد فراست خدادادی‌اش از تحولات و اوضاع روزِ جهان و ایران باخبر بود، و با شناسایی دشمنان دین و نقشه‌هایشان و شناساندن آنان به امّت مسلمان، توطئه‌های ایشان را برملا و بی‌اثر می‌ساخت.

حرکت امام خمینی نیز از همان ابتدا بر اساس این آگاهی و فراست شکل گرفت. در آن زمان، شرایط اجتماعی ایجاب می‌کرد که حرکتی بر ضد کفر و الحاد و استکبار صورت گیرد. در آغاز، توجه امام به کفری بود که جامعه خودش را تهدید می‌کرد و عوامل کفر درصدد اسلام‌زدایی از این کشور بودند. او به همین انگیزه که باید بندگی خدا را در این کشور رواج داد، قیام کرد؛ نه به انگیزه سیاسی و اقتصادی و یا اجتماعی. فریاد او آن‌گاه بلند می‌شد که می‌دید حکمی از احکام الهی در معرض تعطیل یا در معرض انکار است. ملاحظه پیام‌ها و سخنرانی‌های امام از آغاز نهضت، نشان می‌دهد که هیچ واژه‌ای در کلام امام به اندازه اسلام، قرآن، خدا و کلماتی نظیر آن‌ها تکرار نشده است. او تلاش کرد تا جامعه خویش را الهی و معنوی بار بیاورد و در این راه، طرح‌ها و برنامه‌ها را با فراست خدادادی به اجرا گذاشت و در حالی‌که تقریباً همه مردم، حتی خوش‌باورترین افراد ناامید شده بودند، خدا او و پیروانش را به پیروزی رساند.

امام یک ملی‌گرا نبود که فقط در مورد ملت و کشور خود بیندیشد؛ این یک دایره کوچکی بود که اطراف امام را احاطه کرده بود و طبعاً این مسئولیت قبل از سایر مسئولیت‌ها باید به آن پاسخ داده شود؛ ولی محدود به آن نمی‌شد و امام در همین حال که به سرنوشت ملت و کشور ایران می‌اندیشید و سعی می‌کرد که این کشور را که تنها کشور منتسب به امام زمان است از چنگال کفار و ایادی آنان درآورد، در فکر سایر شیعیان هم بود. پیام‌های امام، از طریق دوستان او که به کشورهای اسلامی، به‌خصوص مناطق شیعه‌نشین، سفر می‌کردند، به آنان منتقل می‌گردید و از این طریق، نسبت به پیرایش تشیع از اشتباه‌ها و خرافات تلاش‌هایی صورت می‌گرفت تا ایمان شیعیان خالص گردد و هم‌بستگی میان آنان بر اساس معارف صحیح اهل‌بیت علیهم‌السلام تقویت شود. بنابراین، دایره اول فعالیت‌های امام، کشور خودش، ایران بود و دایره دوم نیز شیعیان جهان بودند. دایره وسیع‌تر بعدی، دایره مسلمانان بود و امام در همین ابتدای حفظ وحدت اسلامی و توسیع روابط بین شیعیان و سایر مسلمین، وظیفه خود را نسبت به مسلمانان دیگر بر عهده گرفت. ولی امام به این هم اکتفا نکرد و دایره فعالیت خود را افزایش داد و باعث هویت‌بخشی به طرفداران سایر ادیان گردید.

امام خمینی حتی دامنه فعالیت خود را شامل گروه‌های دیگر نیز نمود. به‌عنوان نمونه، وی در سال‌های آخر عمر خویش، همت خود را متوجه کشورهای مارکسیست کرد و برای رئیس‌جمهور ابرقدرتی مثل شوروی که هفتاد سال دین‌زدایی کرده بود و تمام مذاهب دینی اعم از اسلام و مسیحیت را از بین برده بود، نامه هشداردهنده‌ای را نوشت و آن‌ها را شوکه کرد. آیا از آن نامه و پیش‌بینی‌هایی که در آن صورت گرفته بود، اطلاعی دارید؟ آیا این پیش‌بینی‌ها به وقوع پیوست؟ چگونه؟ این بحث را با دوستان خود نیز مطرح سازید.

۲. برخورداری از فضائل علمی در حوزه‌های مختلف

امام خمینی از معدود کسانی است که جامع فضائل علمی فراوان بوده است. وی در زمینه فقه و اصول و علوم مرتبط با آن‌ها، از بزرگ‌ترین مراجع تقلید زمانه به شمار می‌آید، و در حوزه علوم عقلی و فلسفی نیز عالی‌ترین تحقیقات زمانه‌اش را صورت داده، و در عرصه عرفان نظری و عملی تأملات و مجاهدت‌های بسیار داشته و به مقاماتی رفیع نایل آمده است.

۳. برخورداری از فضائل معنوی در تمام ابعاد زندگی

این بُعد از شخصیت امام برای بسیاری پوشیده مانده است و حال آن‌که این بُعد الهی ایشان است که بر سایر ابعادش سایه افکنده است. شخصیت امام از آغاز نوجوانی بر اساس «بندگی خدا» شکل گرفت و در نهایت از مصادیق بارز این آیه شریفه گردید که:

رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّهِ وَإِقَامِ الصَّلاَةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ؛[8] مردانی که نه تجارت و نه دادَ و ستدی آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد.

بسیاری از انسان‌های برجسته بودند که به این راز پی برده بودند که کمال حقیقی انسان در تقرب به خداست؛ ولی این را به صورت یک حرکت فردی و رابطه شخصی خودشان با خدا تلقی کرده بودند.

اما امام عرفان را هم در این بعد تنگ نمی‌دید، بلکه معرفت خدا را در این می‌دید که انسان تمام وجودش مظهر بندگی خدا شود و نه تنها در دلش ارتباط با خدا داشته باشد، رفتار و کردار و گفتار فردی و اجتماعی و خانوادگی و حتی رفتار بین‌المللی او باید تجسم عبودیت باشد.

امام سعی کرد این مطلب را اولاً هم با عقل و هم با دلایل نقلی ثابت کند و ثانیاً با حرکت عرفانی، کاملاً بیابد و ایمان خودش را در این جهت تقویت کند. دوران نوجوانی و اوایل جوانی او به تبیین این ایمان و ابعاد مختلف فلسفی و عرفانی و استفاده از کتاب و سنت گذشت.

۴. شجاعت همراه با تدبیر

هوشیاری امام خمینی در دفاع از ارزش‌های اسلامی یکی از عوامل مهم پیروزی انقلاب به‌شمار می‌رود. توضیح آن‌که، اقدامات رژیم پهلوی در حوزه فرهنگ، خود، زمینه را برای نابودی حکومت فراهم ساخت، زیرا این‌گونه حرکات واکنش شدید امام خمینی و در نتیجه، مردم را در پی داشت. تغییر تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی، برگزاری جشنواره‌ها و سمینارهای به اصطلاح فرهنگی و هنری و نیز ترویج فساد و فحشا از مواردی است که با هدف تضعیف مبانی دینی مردم صورت گرفت.

لیکن واکنش امام خمینی در برابر این تقدس‌زدایی‌ها و نیز در برابر طرح اصلاحات ارضی، لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انقلاب سفید شاه سبب شد تا پایه‌های مشروعیت رژیم پهلوی به سستی گراید.

برخورد شجاعانه و زیرکانه امام خمینی در قضیه فاجعه فیضیه، اصل مشروعیت حکومت خاندان پهلوی را با خطر مواجه می‌ساخت، از این‌رو آنان چاره را در تبعید امام دیدند. اما همین امر زمینه را برای گسترش اعتراضات علیه رژیم و تزلزل حکومت بیشتر فراهم ساخت.

پانوشت‌ها:

۱- آل عمران (۳)، ۱۵۹.
۲- اسراء (۱۷)، ۳۷، حجر (۱۵)، ۸۸، و شعراء (۲۶)، ۲۱۵.
۳- توبه (۹)،۱۲۸.
۴- مؤمنون (۲۳)، ۹۵ و فصلت (۴۱)، ۳۴.
۵- زخرف (۴۳)، ۸۹.
۶- انعام (۶)،۹۰، یونس (۱۰)، ۷۲، هود (۱۱)، ۲۹ و ۵۱، یوسف (۱۲)، ۱۰۴، فرقان (۲۵)، ۵۷، شعراء (۲۶)،۱۸۰، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۲۷ و ۱۰۹، سبأ (۳۴)، ۴۷، یس (۳۶)، ۲۱، ص (۳۸)، ۸۶، طور (۵۲)، ۴۰ و قلم (۶۸)، ۴۶.
۷- بقره (۲)، ۱۵۳، ۱۵۵ و ۲۱۴.
۸- نور (۲۴)، ۳۷.

«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۷۷

توافق امضاءشده در حصر بوروکراسی اداری!

این فقط یک نمونه از اسناد بسیار شگفت‌آوری بود که در برابر ما قرار داشتند. همه حاضران در تالار از امکانی که برای ما اتفاق افتاده بود که یکی از بخش‌های جذاب تاریخ یهود را بفهمیم، هیجان‌زده بودند. بلافاصله موافقت شد که مسئولان بایگانی برای ما لیست پرونده‌های مربوط به معاملات با اسرائیل، یهودیان و خاورمیانه در صد سال اخیر را آماده کنند و ما کپی‌های آن‌ها را بخریم. به منظور اثباتِ جدیتم، در همان زمان مبلغ قابل توجهی توسط پروفسور اوسیفف، عضو آکادمی علوم که در این بازدید همراه ما بود، به عنوان پیش پرداخت هزینه این پرونده‌ها که خواهیم خرید ودیعه دادم. فوراً یک مورخ اسرائیلی از نژاد روسی، دکتر آبراهام بن یعقوب، که به عنوان نماینده آژانس یهود در مسکو خدمت می‌کرد، برای نمایندگی ما در مذاکرات خرید از بایگانی منصوب کردم. به تلاش زیادی برای متقاعد کردن او جهت قبول این وظیفه نیازی نبود. او کمتر از من مشتاق این مأموریت نبود. به روزنامه‌نگار موشه زاک قول دادم که معاریو به او اجازه خواهد داد برای شش ماه در مسکو اقامت کند و تمام پرونده‌های سری و اسناد بی‌شماری را که اطلاعات جدیدی درباره رابطه اسرائیل_اتحاد جماهیر شوروی افشا خواهند کرد انتقال دهد. هدف این بود که او امکان داشته باشد، تمام چیزهایی را که می‌تواند از آنجا حفاری و پیدا کند، برای انتشار در معاریو بیرون بکشد.

اما مانند موارد بسیار دیگر، واضح بود که بوروکراسی روسیه هنوز از هر چیز دیگری قوی‌تر است. در حالی که ما در همان زمان توافقنامه‌ای امضا کردیم که به ما امکان می‌داد پرونده‌هایی را که می‌خواستیم دریافت کنیم و با یکی از اکتشافات بزرگِ روزنامه‌نگاران روزنامه‌های اسرائیلی در قرن حاضر به اسرائیل بازگشتیم. اما در همان زمان هیچ نماینده رسمی روسی نیافتیم که حاضر باشد این تصمیم را بپذیرد. دکتر آبراهام بن یعقوب در مسکو باقی ماند و او را برای برقراری ارتباط با مدیران بایگانی به منظور پیشبرد این موضوع فرستادم. مخاطبین او گنادی اوسیفف، عضو آکادمی علوم و مدیر بایگانی «اوسیکف» بودند که قرار بود مجوز انجام این معامله را بدهد. تصمیم گرفتم در منابع صرفه‌جویی نکنم. دستور دادم بن یعقوب محققان را استخدام کند و تمام تلاش ممکن را برای آوردن پرونده‌های بایگانی روسی به اسرائیل انجام دهد. از این جا و آنجا صحبت‌هایی شروع به پیچیدن کردند. باور داشتم که ظرف چند روز قراردادهای مناسبی امضا خواهد شد و کپی پرونده‌هایی را که درخواست کرده‌ایم دریافت خواهیم کرد. روشن شد که بسیار خوش‌بین بوده‌ام. روس‌ها شروع به کش دادن زمان کردند. هر روز با بن یعقوب در ارتباط بودم و او گفت که مخاطبینش به او اعتنا نمی‌کنند. هیچ بهانه‌ای را از دست نمی‌دهند: این مریض است، این مرخصی است، این خارج از شهر است و نمی‌دانیم چه زمانی باز می‌گردد و یکی از آن‌ها به طور کلی در بایگانی کار نمی‌کند و کسی نمی‌داند چه کسی است. کم کم برای من تصویر واقعیت روشن شد: افرادی که به من قول دادند ظرف چند روز کپی پرونده‌هایی که درخواست کرده بودم به من انتقال خواهند داد، مجاز به انجام این کار نبودند. آن طور که به نظر می‌رسید هدف آن‌ها به دست آوردن پول برای هزینه بایگانی حزب کمونیست روسیه بوده است. تصمیم گیری درباره ارائه هر نوع سندی به سازمان‌های مختلف این حزب و دولت اختصاص داده شده بود. بخش بزرگی از این پرونده‌ها، از جمله آن‌ها که بسیار مورد علاقه من بودند، در اختیار دولت قرار داشتند و فقط رئیس‌جمهور (روسیه) بوریس یلتسین، مجاز به تصمیم‌گیری درباره سرنوشت آن‌ها بود. همچنین دیگر اسناد برای فروش یا انتقال نبودند و تمام این موضوع به کمیته پارلمانی انتقال داده شده بود که قرار بود درباره آینده آن‌ها تصمیم گرفته شود.

واضح بود که بوروکراسی روسیه هنوز از هر چیز دیگری قوی‌تر است. در حالی که ما در همان زمان توافقنامه‌ای امضا کردیم که به ما امکان می‌داد پرونده‌هایی را که می‌خواستیم دریافت کنیم و با یکی از اکتشافات بزرگ روزنامه‌نگاران روزنامه‌های اسرائیلی در قرن حاضر به اسرائیل بازگشتیم. اما در همان زمان هیچ نماینده رسمی روسی نیافتیم که حاضر باشد این تصمیم را بپذیرد.

بن یعقوب صبرش را از دست داده بود. او مرا با نامه‌هایی درباره ناکارآمدی روس‌ها غرق می‌کرد. هیچ‌کس با او صحبت نمی‌کرد، بایگانی فقط سه روز در هفته باز بود، در آنجا دستگاه فتوکپی نبود که به کمک آن بتوان از بخشی از اسنادی که مورد علاقه ما بود رونوشت گرفت و روس‌ها علی‌رغم تمام وعده‌هایشان، کاتالوگ سازماندهی شده تمام اسناد مهمی را که در بایگانی بودند فراهم نکردند. با وجود این گزارش‌های تاریک، من تسلیم نشدم. به حفظ ارتباط با مسکو ادامه دادم، هنوز امیدوار بودم که تحقق رویای بایگانی امکان‌پذیر خواهد بود. باور داشتم که می‌توانیم در اسرائیل یک موزه ویژه تأسیس کنیم که همه کسانی که می‌خواهند چنین اسناد تاریخی و مهمی را نگاه کنند، این امکان را داشته باشند. حتی در یک مرحله خاص، گزارشی در روزنامه‌های مسکو منتشر شد درباره این که من اسناد بایگانی شوروی را به منظور انتشار آن‌ها در روزنامه اسرائیلی متعلق به خودم می‌خرم. انتشار این گزارش انعکاس‌های بسیاری داشت و کمکی به پیشبرد این موضوع هم نکرد. بعد از حدود شش‌ماه نامه‌نگاری، مذاکره، مکالمات طولانی و چند ملاقات، تسلیم شدیم. آخرین گزارشی که در این موضوع دریافت کردم در ۱۰ مارس ۱۹۹۳، تقریباً ده ماه بعد از دیدار ما از بایگانی بود. آبراهام بن یعقوب به من گزارش داد، که دو نفر از مخاطبین در بایگانی (مدیر اوسیکف و چارنواوس)، تحت تعقیب پلیس و مظنون به تلاش برای خارج کردن جزئیات اسناد از بایگانی هستند. او گفت که دیگر امکان ملاقات با آن‌ها را ندارد. این پایان این رؤیا بود. متأسفانه معاریو موفق نشد تاریخ کمونیست‌ها را حفاری کند.

تا امروز من ناراحتم که موفق به خرید این پرونده‌ها نشدیم که به کمک آن‌ها می‌توانستیم به چندین فصل پوشیده تاریخچه ملت یهود و اسرائیل در قرن بیستم نور بپاشیم. در حالی که هفت سال بعد از تلاش‌های من برای خرید بخشی از بایگانی روسیه، در مارس ۲۰۰۰، توافقنامه‌ای بین اسرائیل و روسیه در مسکو امضا شد، مبنی بر اینکه روسیه اسناد مربوط به سال‌های ۱۹۴۱_۱۹۵۳ را به اسرائیل انتقال دهد و اسرائیل اسناد موجود در اختیارش را که مربوط به آن سالهاست به روسیه انتقال دهد. در دو جلد موضوعات این عنوان گفته شد: «مدارک روابط اسرائیل_شوروی، ۱۹۴۱_۱۹۵۳». درآوریل ۲۰۰۰ این اسناد انتقال داده شدند، و این به گستردگی در روزنامه‌های اسرائیل گزارش شد. برای من چیزی جز تأسف از این که موفق نشدم آن‌ها را هفت سال پیش از این دریافت کنم باقی نماند.

در پرواز بازگشت به خانه‌ام در اسرائیل برای من غافلگیری دیگری فراهم شد: همه دوستان نزدیکم یک مهمانی غافلگیرانه خودجوش در بخش عقب هواپیما برای من ترتیب دادند. با سرود و سخنرانی‌های هیجان انگیز و احترامات دیگری از من استقبال کردند که بازدید استثنائی و فراموش نشدنی‌ام از مسکو را تکمیل کرد. اما با چنین حرکات و احتراماتی که دوستانم به من ابلاغ کردند، اعضای آکادمی علوم روسیه خاتمه ندادند.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۲۲۵

درخواست انحلال سازمان سیا

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

بریدن در پایان، خواستار انحلال سازمان سیا و انتقال وظایف باقی‌مانده‌اش (آن اندک وظایفی که هنوز می‌شد به رادیو صدای آمریکا سپرد، با انتقال جنگ‌آوران روانی و تبلیغاتچی‌ها) شد. او گفت: «[اگر دست] من [بود] جنگجویان روانی و مبلغانِ را به صدای آمریکا منتقل می‌کردم. جنگجویان روانی و احتمالاً هرگز نباید در یک سازمان مخفی جای می‌گرفتند.»

تام بریدن در ادامه زندگی خود، دوران حرفه‌ای موفقی به عنوان ستون‌نویس سندیکایی[1] و مجری مشترک برنامه گفت‌وگومحور «کراس‌فایر» در شبکه CNN سپری کرد. در سال ۱۹۷۵، درست زمانی که یکی از کمیته‌های دولتی در حال تدارک جامع‌ترین بررسی تاریخ از فعالیت‌های اطلاعاتی ایالات متحده بود، بریدن حمله تندی به سازمان سیا CIA که غرق در قدرت، نخوت و وسواس دروغگویی شده بود، به رشته تحریر درآورد. او نوشت:

«چه شرم‌آور است آنچه برای سازمان سیا CIA رخ داد، می‌توانست متشکل از چند صد پژوهشگر برای تحلیل اطلاعات، چند صد جاسوس در مناصب کلیدی و چند صد نیروی عملیاتی آماده برای انجام کارهای مخاطره‌آمیزِ معدود باشد. در عوض، به هیولایی عظیم‌الجثه بدل شد که در سراسر جهان صاحب املاک و دارایی است، هواپیماها و روزنامه‌ها و ایستگاه‌های رادیویی و بانک‌ها و ارتش‌ها و نیروهای دریایی را اداره می‌کرد، برای وزیران امور خارجه یکی پس از دیگری وسوسه می‌آفرید و دست‌کم به یک رئیس‌جمهور (نیکسون) یک ایده درخشان داد: از آنجایی که ماشین فریب وجود دارد، چرا از آن استفاده نکنیم؟»

بریدن در پایان، خواستار انحلال سازمان سیا و انتقال وظایف باقی‌مانده‌اش (آن اندک وظایفی که هنوز می‌شد به رادیو صدای آمریکا سپرد، با انتقال جنگ‌آوران روانی و تبلیغاتچی‌ها) شد. او گفت: «[اگر دست] من [بود] جنگجویان روانی و مبلغان را به صدای آمریکا منتقل می‌کردم. جنگجویان روانی و احتمالاً هرگز نباید در یک سازمان مخفی جای می‌گرفتند.»

[جنگجویان روانی و تبلیغاتچی‌ها هرگز متعلق به یک سازمان اطلاعاتی نبودند، جای آن‌ها در سازمان اطلاعاتی نبود] او همچنین کتاب شرح حال خود با عنوان «هشت تا کافی است» را نوشت که در سال ۱۹۷۷ برای تلویزیون اقتباس شد. سرانجام دوران بازنشستگی خود را در وودبریج، ویرجینیا، در خانه‌ای که توسط دو سگ آلسِشن غول‌پیکر اما مهربان و دوست داشتنی نگهبانی می‌شد، سپری کرد.

لارنس دو نووفیل اندکی پس از قیام مجارستان در سال ۱۹۵۶ سازمان سیا را ترک کرد. پیش از آنکه دلال بورس شود، مشاغل گوناگونی را تجربه کرد. او تا پایان عمر دوستی وفادار برای مایکل جوسلسون باقی ماند؛ همان کسی که سال‌ها پیش در برلین استخدامش کرده بود[2]. هنگامی که در خانه‌اش در وست‌هارتفوردِ کنتیکت برای این کتاب مصاحبه می‌شد، با این فکر که سرانجام پرده از راز او خواهد افتاد و هویت مخفی‌اش عاقبت برملا خواهد شد، به خنده افتاد. او به شوخی گفت: «گمان می‌کنم رفقای قدیمی این‌جا در شهرم کمی غافلگیر خواهند شد.» او پیش از آنکه بتواند شاهد واکنششان باشد، درگذشت.

ویلیام کولبی پس از آن، معمار برنامه «فینیکس» در ویتنام شد که با شکنجه و قتل بیش از بیست هزار ویت‌کنگی همراه بود. او در دوران ریاستش بر سازمان سیا از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶، مسئول اخراج جیمز آنگلتون بود. تحت رهبری او، ضربه مهلکی به اعتبار سازمان وارد شد. پس از بازنشستگی، همچنان از مواهب حرفه جاسوسی خود بهره می‌برد و خدمات خود را به عنوان مشاور به رؤسای سازمان‌های اطلاعاتی اروپای شرقی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌فروخت. او درآوریل ۱۹۹۶ و پس از سقوط با سر به آب‌های خروشان رودخانه پوتوماک درگذشت.

استیون اسپندر پس از استعفا از مجله «اِنکانتر»، به جنبش «چپ نو» پیوست و شور انقلابی خود را دوباره کشف کرد. مَری مک‌کارتی در ژوئن ۱۹۶۸ در یک گردهمایی دانشجویان معترض در سوربن با او برخورد کرد. او به هانا آرنت گفت: «استیون اسپندر در تمام این مدت بسیار خوب عمل کرد. من او را زیاد دیدم. فکر می‌کنم داشت کفاره [گناه همکاری] با سازمان سیا را می‌داد. برای او، جالب آنکه خانه‌اش در پروانس وجدان او را درگیر کرده بود[3]، یک خانه ویران خریده بودند و با درآمدِ کسالت بار سخنرانی‌هایش در آمریکا به آرامی آن را بازسازی می‌کردند؛ او در همان روزهای اول تصمیم گرفت که «صاحب» آن خانه نباشد و اگر انقلاب آن را تصاحب کند، اشکالی ندارد.

پانوشت‌ها:

۱- ستون نویسی که مطلبش در چند نشریه منتشر می‌شد، نویسنده نشریات زنجیره‌ای.
۲- دونوفویل، جوسلسون را به خدمت گرفته بود.
۳- چون علیه سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی و نابرابری شعار می‌داد.